

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال چهارم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷
صص ۱۶۲ - ۱۳۷

جایگاه قدرت نظامی در تثبیت هژمونی آمریکا (پس از پایان جنگ سرد)

دکتر محمد جعفر آجورلو* - استادیار جغرافیا، دانشگاه امام حسین (ع)
علی اعتبار - کارشناس ارشد اطلاعات استراتژیک، دانشگاه امام حسین (ع)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱/۲۵

چکیده

بررسی ویژگی‌های قدرت‌های بزرگ از حیث تأثیر گذاری بر مؤلفه‌های روابط بین‌الملل و نیز ایفای نقش در مناطق و قلمروهای ژئوپلیتیکی جهان به منظور تأمین منافع خود از اهمیت خاصی برخوردار است. بحث هژمونی از جمله همین ویژگی‌هاست که به طور خاص در مورد آمریکا باید مورد مذاقه قرار گرفته و ابعاد و ویژگی‌های آن تبیین گردد. برای بازشناسی بهتر روندی که آمریکا برای تثبیت هژمونی خود بکار گرفته است، باید به یکی از مؤلفه‌های مهم در این میان که همانا موضوع قدرت نظامی است، پرداخته شود. مقاله حاضر با رویکرد ژئوپلیتیک، بحثی پیرامون مفاهیم هژمونی (تعاریف و ویژگی‌ها، قدرت هژمونیک و مکانیزم‌های متصور برای تثبیت هژمونی) ارائه نموده و در ادامه، ابعاد مختلف هژمونی آمریکا، فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی و نیز جایگاه قدرت نظامی این کشور را برای تثبیت هژمونی خویش در جهان مورد توجه قرار داده و در انتها به نتیجه‌گیری پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: هژمونی، قدرت نظامی، هژمونی آمریکا، تثبیت هژمونی.

۱- مقدمه نظری

۱-۱- قدرت هژمون و برتری ژئوپلیتیکی

مفهوم هژمونی با سلطه فراگیر جهانی و اعمال نفوذ در قلمرو جغرافیایی گسترده بیشتر سازگاری دارد و منظور این است که کشور یا دولت قدرتمندی در سیستم بین‌المللی، بر مقررات و ترتیبات ناظر بر روابط اقتصادی و سیاسی بین‌المللی نفوذ و سلطه مؤثر داشته باشد؛ این همان چیزی است که امروزه آمریکا به عنوان قدرت برتر نظامی، اقتصادی و ... به دنبال استیلا است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۳۶۷). در این میان، از آن جا که دانش ژئوپلیتیک بر پیوند جغرافیا با موضوع قدرت و سیاست تأکید می‌کند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۳۳) و به مفاهیم سلسله مراتب قدرت در جهان توجه دارد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۱۶)، لذا می‌توان گفت قدرت نظامی یکی از عناصر قوام بخش برتری‌های ژئوپلیتیکی از جانب قدرتی است که به عنوان هژمون قلمداد شده و توانایی تأثیرگذاری عمیق و حتی شکل‌دهی ساختارهای قدرت در جهان را داشته باشد.

۲-۱- قدرت نظامی در تفکر مبتنی بر هژمونی

نقطه آغاز توجه آمریکا به بسط قدرت نظامی و استفاده از آن در راستای برقراری هژمونی در صحنه بین‌الملل به بعد از وقایع جنگ جهانی دوم بر می‌گردد. با شروع جنگ جهانی دوم و تجربه تلخی که آلمان و ژاپن در عدم امنیت مرزهایشان به دست آوردند، فرصت خوبی برای ایالات متحده آمریکا فراهم شد تا با کمک متفقین در غرب و شرق جبهه، موقعیت ژئوپلیتیکی خود را تثبیت کند؛ چنین فرصتی با توجه به شرایط مناسب زمان، موجب شد که از اوایل سال ۱۹۴۱، موقعیت ژئوپلیتیکی ایالات متحده به عنوان یک قدرت، مطرح و تثبیت شود (عزتی، ۱۳۷۷: ۵۰) و در واقع می‌توان گفت خاستگاه تفکر ژئوپلیتیک آمریکا که مبتنی بر هژمونی می‌باشد، بدین گونه شکل گرفته که آمریکا تنها ابرقدرت موجود است و تمامی سیستم بین‌الملل باید به عنوان گستره عملکردی آن باشد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۷۴).

مقاله حاضر با هدف پی بردن به ابعاد مختلف رفتار آمریکا در صحنه بین‌الملل و توجه او به تأثیرگذاری در تمام قلمروهای ژئوپلیتیکی از جمله موضوع کسب قدرت جهانی، موضوع

هژمونی آمریکا را از منظر فرصت‌ها و چالش‌ها مورد بررسی قرار داده و در ادامه جایگاه قدرت نظامی آمریکا را در تثبیت هژمونی این کشور به بحث گذاشته است.

۲- روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله از نوع تحلیلی بوده و با استفاده از منابع و اسناد کتابخانه‌ای با بهره‌مندی از کتب و مقالات در دسترس تهیه شده است.

۳- یافته‌های تحقیق

با توجه به موضوعات مورد بررسی در این مقاله می‌توان دریافت که برخی از عوامل زمینه‌ساز برای هژمونی‌گرایی آمریکا در صحنه بین‌الملل آماده‌نموده و ادامه این راه را تسهیل می‌نمایند و در مقابل عوامل و زمینه‌های چندی نیز وجود دارند که می‌توانند به عنوان چالش در برابر هژمونی‌گرایی این کشور بروز نمایند؛ در ادامه این عوامل مورد توجه قرار گرفته‌اند:

۳-۱- عوامل زمینه‌ساز و تسهیل‌کننده هژمونی

- دارا بودن قدرت ساختاری در نظام بین‌الملل؛
- برتری نسبی در عرصه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری بویژه پس از جنگ سرد و با فروپاشی شوروی؛
- تفوق سیاسی نظامی برای امکان تحمیل اراده به دیگران؛
- سابقه طولانی و تعریف شده بهره‌گیری از قدرت نظامی برای مداخله‌جویی در نقاط مختلف جهان، در سیاست خارجی آمریکا؛
- توجه ویژه به موضوع بازدارندگی در استراتژی نظامی آمریکا؛
- حضور نظامی‌گرایان در رهبری دستگاه سیاست خارجی آمریکا بویژه پس از سال ۲۰۰۰؛
- جلوه مطلوب هژمونی آمریکا به دلیل ناتوانی برخی از دولتها در رسیدن به فهم مشترک در خصوص مسائل منطقه‌ای؛
- منازعات منطقه‌ای؛ دستاویزی برای نظامی‌گری آمریکا با عنوان «تلاش برای امنیت جهانی»؛

- سابقه حضور نظامی مستقیم در نقاط مناقشه‌خیز جهان از جمله منطقه خاورمیانه و اتخاذ تصمیم‌های یک جانبه؛ تلاش برای اثبات توان این کشور در شکل‌دهی تحولات بین‌المللی؛
- بهره‌گیری از بودجه بالای نظامی عاملی برای تداوم تفکرات هژمونی‌گرایی.

۳-۲- عوامل محدود کننده هژمونی‌گرایی آمریکا

- توجه بازیگران نظام بین‌الملل به موضوع لزوم تعادل بین قدرت‌ها برای پایداری این نظام؛
- عدم همراهی افکار عمومی آمریکا به دلیل افزایش هزینه‌های هژمونی‌گرایی؛
- اتخاذ استراتژی مخالفت از سوی برخی کشورها به دلیل وجود منافع و اهداف ناسازگار با تمایلات قدرت هژمون؛
- اجتناب ناپذیر بودن ترکیب هژمونی و مقاومت در رابطه آمریکا با امنیت بین‌الملل.

۴- مفاهیم هژمونی

۴-۱- تعاریف و ویژگی‌های هژمونی

ابتدا نگاهی اجمالی به تعاریف ارائه شده از سوی نظریه‌پردازانی همچون گرامشی و کاکس می‌اندازیم؛ آنتونیو گرامشی، هژمونی را رهبری و چیرگی در زمینه‌های گوناگون به ویژه سیاسی و فرهنگی می‌داند. از دید او، هژمونی هم می‌تواند از مشروعیت برخوردار باشد و هم می‌تواند بر پایه تنش اعمال شود. قدرت هژمون می‌تواند هم در سطح ملی و هم فراملی، معیارهای خود را در راستای دستیابی به منافع اختصاصی خود به دیگران تحمیل کند (مسرت، ۱۳۸۴: ۷). اما رابرت کاکس، معتقد است هژمونی چیزی بیش از سلطه یک قدرت منحصر به فرد جهانی است؛ یعنی نوع خاصی از سلطه که در آن دولت مسلط بر پایه رضایت وسیع، نظامی ایدئولوژیک را بنیان می‌گذارد و این نظم مبتنی بر اصولی عمومی است که تداوم سلطه دولت برتر را تضمین می‌کند و خود از طبقات اجتماعی و قدرت‌های ضعیف‌تر به وجود می‌آید (Cox, 1987: 7).

برآیند تعاریف فوق این خواهد بود که هژمونی به معنای تفوق است و هنگامی شکل می‌گیرد

که یک کشور در تمامی مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در شرایطی است که در سطحی بسیار متفاوت‌تر از دیگر قدرت‌ها قرار دارد (دهشیار، ۱۳۸۲). این شرایط موجب خواهد شد که قدرت مربوطه ابتکار عمل را در شیوه مدیریت جهانی به دست گرفته و چنان از برتری بدون منازعه خود بهره می‌گیرد که هیچ کشور و یا گروهی از کشورها نتوانند بر آن غالب شوند (امینیان، ۱۳۸۶: ۲۲۷).

با توجه به تعاریف ارائه شده، اگر بخواهیم شناخت درستی از ویژگی‌های هژمونی و چگونگی استفاده از این ویژگی‌ها توسط قدرت مبتنی بر هژمون داشته باشیم باید عنوان کنیم، از آن جا که هژمونی با اراده و توانایی اعمال آن مرتبط است؛ در واقع لازم است هژمون علاوه بر داشتن قدرت، اراده اعمال آن را نیز داشته باشد. لذا هژمون به صورت هدفمند از قدرت عظیم خود برای تحمیل نظر مورد پسندش در سطح نظام بین‌الملل استفاده می‌کند (Layne, 2006: 11). بنابراین، هژمونی نیاز به توانایی تسلط بر منابع مادی، اهداف اجتماعی، توانایی کنترل نتایج بین‌المللی حائز اهمیت برای دولت مسلط و تا اندازه‌ای، رضایت و پذیرش سیستم توسط دیگر دولت‌ها را دارد (ماستاندونو، ۱۳۸۳: ۲۷۶-۲۷۵).

۴-۲- قدرت هژمونیک

در اینجا، ابتدا لازم است تعریفی از قدرت هژمونیک ارائه شود؛ بسیاری بر این عقیده هستند هنگامی که یک طبقه اجتماعی، فراتر از محدوده قهر یا قانون بر دیگران اعمال قدرت کند، آن قدرت را می‌توان قدرت هژمونیک توصیف کرد که از کلمه یونانی هژمون به معنای ریاست مشتق می‌شود و به همین معناست که «گرامشی»، بورژوازی را در داخل نظام سرمایه‌داری دارای قدرت هژمونیک می‌داند؛ چرا که معتقد بود قدرت آن به گسترش و رواج ارزش‌های بورژوازی به تمام نهادهای اجتماعی نیز نسبت داده شده است. در واقع این عبارت، پس از انقلاب روسیه هنگامی که «ژلخانوف» از آن برای توصیف ارتباط حزب بلشویک با پرولتاریا استفاده کرد، برای اولین بار وارد فرهنگ واژگان چپ شد.

اما در مورد این که یک قدرت چگونه از این ظرفیت استفاده می‌کند، یک نظریه نئورئالیستی معتقد است که نظم توسط یک کشور هژمونیک که از قابلیت‌های قدرتی خویش در جهت

سازمان دهی روابط میان دولت‌ها بهره می‌برد، ایجاد و حفظ می‌شود؛ بدین گونه که برتری قوای یک کشور، به آن اجازه می‌دهد تا انگیزه‌های مثبت و منفی به سایر کشورها ارائه دهد تا با رویه‌های موجود در نظام هژمونی همراهی و موافقت نمایند (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۲۵). به عبارتی دیگر، قدرت هژمونیک باید کلیه چالش‌گران را به مبارزه طلبیده و با آنها مقابله کند و علاوه بر آن، ضمن این که باید تا حدودی قدرت مازاد و قابل استفاده، آن هم نه تنها برای بازدارندگی، بلکه برای حفظ منافع و نفوذ خود در سراسر سیستم را داشته باشد، توان پیشی گرفتن از رقبای با حفظ یک حاشیه امن نیز دارا باشد تا به اهداف حیاتی - استراتژیک، دیپلماتیک و اقتصادی خود دست یابد (جوف، ۱۳۸۳: ۲۳۲-۲۳۱).

از این رو، یک دولت هژمون قدرت شکل‌دهی به قوانین بازی بین‌المللی را بر طبق ارزش‌ها و منافع خود دارد. یکی از ویژگی‌های مهم این امر آن است که توزیع هژمونیک قدرت همیشه نتایج مشابه بین‌المللی ایجاد نمی‌کند. نتایج، بستگی به اولویت‌های خاص و اهداف دولتی دارد که دارای سلطه است؛ به این معنی که در یک ساختار هژمونیک باید بتوان گروهی از نتایج بین‌المللی را که با اهداف و اولویت‌های دولت مسلط همخوانی دارد، شناسایی کرد. دولت مسلط باید در تعیین قوانین بازی نقش کلیدی داشته باشد، حتی اگر در تمام مناقشات غالب نباشد. نکته دیگر این که داشتن رضایت نسبی دیگر دولت‌ها به این معنا نیست که شاهد اشتیاق بی‌حد و تمایل عامه به نظم هژمونی باشیم (ماستاندونو، ۱۳۸۳: ۲۷۷).

از جمله ویژگی‌های دیگر قدرت هژمونیک، توانایی او برای ایجاد نظام همکارانه در اطراف یک توافق اساسی است؛ بدین گونه که کشور هژمونیک از کشورهای کم‌اهمیت‌تر از خود تعهد می‌گیرد که در نظام پس از جنگ مشارکت داشته باشند و در مقابل، دولت هژمون حدودی برای اعمال قدرت خویش تعیین می‌کند. کشورهای ضعیف‌تر، از تحت سلطه قرار گرفتن یا منزوی شدن هراسی ندارند و این انگیزه، نیاز به توازن قدرت را کاهش می‌دهد و کشور ابرقدرت نیازی به استفاده از قدرت خود برای تقویت نظام و فرمانبرداری نمی‌بیند (ایکنبری، ۱۳۸۳ ب: ۳۱۳).

۴-۳- مکانیزم‌های متصور برای تداوم هژمونی

یکی از مکانیزم‌هایی که می‌توان برای توضیح استمرار هژمونی ارائه کرد، سلطه تحمیلی است. در این حالت، کشورهای ضعیف و درجه دوم از موقعیت زیردست بودن خویش راضی نیستند و در تلاش هستند تا در صورت امکان این تسلط را براندازند. اما توزیع نیروی مسلط، قابلیت‌های ناکافی را در اختیارشان می‌نهد و لذا قادر به مقابله با کشور سلطه‌جو نمی‌باشند؛ چرا که کشورهای درجه دوم و ضعیف اصولاً قابلیت مقابله را ندارند. این حالت را می‌توان یک نظام امپراتوری غیررسمی قلمداد کرد که توسط یک قدرت مطلقه بر سر پا ایستاده است.

مکانیزم دیگر برای برقراری هژمونی و تداوم آن وقتی است که حداقل‌هایی از اشتراک منافع طرفین در آن وجود داشته باشد. بدین صورت که کشور سلطه‌جو می‌تواند خدماتی را به کشورهای زیردست ارائه دهد؛ به شکلی که آنها تمایلی به براندازی نظام موجود نشان ندهند. مکانیزم سوم که از نوع کامل‌تر و نهادینه‌شده مکانیزم دوم حاصل می‌شود به این‌گونه قابل بیان است که نظام هژمونی مورد نظر با توافق و رضایت طرفین و فرآیند دوجانبه تعامل سیاسی همراه باشد؛ به نحوی که سلسله مراتب قدرت کاملاً شفاف گردد و در نتیجه، یک هژمونی لیبرال حاصل خواهد شد؛ به عبارتی دیگر هرگاه هژمونی حالتی خیرخواهانه به خود گیرد و اعمال قدرت آن واقعاً محدود گردد، نظام حاصله با شدت کمتری توزیع قدرت زیربنایی را منعکس می‌نماید (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۲۶ و ۲۷).

۵- هژمونی آمریکا، فرصت‌ها و چالش‌ها

۵-۱- هژمونی آمریکا در تاریخچه ادبیات روابط بین‌الملل

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که بیشتر دانشمندان سیاسی، آن را بالاترین نقطه هژمونی ایالات متحده می‌دانند، واژه هژمونی به ندرت در ادبیات روابط بین‌الملل ظاهر شد. این واژه در دهه ۷۰ به کار گرفته شد؛ یعنی در زمانی که بسیاری از دانشمندان سیاسی آمریکا مسئله هژمونی افول‌کننده را مطرح ساختند و هژمونی و ثبات هژمونیک در سال‌های دهه ۸۰ به کانون موضوعات مربوط به روابط بین‌الملل تبدیل شد (ماستاندونو، ۱۳۸۳: ۲۷۷).

طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰، «بروس راست»، «سوزان استرنج» و «هنری ناو» هر کدام با پذیرش عمومی آمریکا به عنوان قدرت هژمونیک افول‌کننده مبارزه کردند و توانایی پایدار آن در به وجود آوردن نتایج بین‌المللی مورد علاقه خود مثل تجارت آزاد، دموکراسی و صلح هسته‌ای را مطرح نمودند.

اما، نظریه‌پردازان معاصر روابط بین‌الملل آمریکای شمالی از این اصطلاح به‌گونه‌ای متفاوت استفاده کرده‌اند. «چارلز کیندلبرگر»^۱، نفوذ انگلستان در ورای مرزهای امپراتوری رسمی‌اش در قرن نوزدهم و به همین نحو قدرت ایالات متحده پس از ۱۹۴۵ را هژمونیک دانسته است و این مسئله بعد از این به صورت عامل عمده قدرت نهفته در عملکرد دولت هژمونیک درآمد که به ظاهر برای یک نظام اقتصاد بین‌المللی لیبرال و امنیت سیستم ضروری است و یک سلسله کالاهای عمومی از جمله بازارهای به نسبت باز، ارز تجاری با ثبات بین‌المللی و یک نیروی بازدارنده هسته‌ای فراهم آورده است (مطهرنیا، ۱۳۸۴: ۱۷-۱۶).

«رابرت کوهن» معتقد است که کشورهای هژمونیک دارای توانایی حفظ رژیم‌های مورد علاقه خود هستند. «چارلز جونز»، استاد ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه «وارویک»^۲ معتقد است در ارتباط با مسئله قدرت هژمونی، این استدلال‌ها مورد استفاده قرار گرفته است: برای تبیین عمق و تداوم رکود سالهای دهه ۳۰- که گفته می‌شود از فقدان یک قدرت هژمون مؤثر ناشی شد- برای اعلام هشدار نسبت به نتایج احتمالی سقوط اقتصادی جاری ایالات متحده و برای طرح این استدلال که سودبرندگان این رژیم باید سهم بیشتری از هزینه‌های آن را که گمان می‌رود به طور نامساوی بیشتر بر دوش قدرت مسلط قرار دارد، بر عهده گیرند؛ چراکه در غیر این صورت، هژمونی به نظامی با گرایش درونی به خود ویرانگری تبدیل می‌شود؛ گرایش هژمونیک در آمریکا تقویت شده است (لین، ۱۳۵۸: ۳۶۵-۳۶۴).

«ماستاندونو» عقیده دارد که با توجه به این ایده، آمریکا به دنبال محدود کردن رقبای سستی در منطقه و ممانعت از بروز درگیری‌های عمده می‌باشد و همچنین به کشورهای کوچک‌تر اطمینان می‌بخشد که امنیت و منافع شان مورد حفاظت قرار می‌گیرد (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۳۷).

¹ - Charles Kindelberger

² - Warwick

۲-۵- ویژگی هژمونی آمریکا

از دهه ۱۹۹۰ م آمریکا وارد عصری شد که از آن می‌توان به عنوان «دوران تسلط هژمونیک» نام برد مفهوم هژمونی، جامع‌ترین مفهومی است که با آن می‌توان رفتار آمریکا را در صحنه نظام بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم توضیح داد. در این مقطع، آمریکا اقتصاد سیاسی بین‌المللی را از نو احیا کرد و نظامی جهانی را به وجود آورد، بنابراین بیشتر مسائل روابط بین‌الملل متأثر از جایگاه آمریکا بوده و می‌توان گفت این کشور تا دهه ۹۷۰ تقریباً هژمونی کاملی بر نظام بین‌الملل داشت.

اما در دهه اخیر به واسطه نواقعی گرای حاکم بر عرصه روابط بین‌الملل و توسعه قابلیت مهمی با نام «قدرت نرم افزاری»، نظام تازه‌ای در روابط بین‌الملل شکل گرفته و کانون واحدی به نام «هژمون» پدید آمده که در آن تنها یک ابرقدرت به نام ایالات متحده آمریکا قرار دارد (افتخاری، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

از آن جا که آمریکا خود را در موقعیت هژمون می‌بیند سعی می‌کند نظم مورد نظر خود را به سایرین دیکته کند، این کشور دارای منابع قدرت چندگانه و یا به عبارت دیگر دارای قدرت ساختاری است که به این کشور امکان می‌دهد خود در مرکز نظام بین‌المللی قرار گرفته و بتواند رهبری نظام را بر عهده داشته باشد. چنین قدرتی می‌تواند تمام منابع قدرت خود را به شیوه مستقیم و نیز با توسل به زور به کار گیرد (گوهری مقدم، ۱۳۸۳: ۱۰).

۳-۵- فرصت‌های پیش روی هژمونی آمریکا

با فروپاشی شوروی، آمریکا با سایر رقبای بالقوه و بالفعل خود فاصله زیادی گرفت و کوشید ساختار نظام بین‌الملل را بر مبنای برتری و هژمونی خود بنا نهد. از آن جا که اندیشمندان معتقدند کشوری می‌تواند نظامی هژمونیک پایه گذاری نماید که حائز شرایط زیر باشد:

قدرت نسبی: برتری محسوس در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و ...؛
قدرت ساختاری: توانایی ایجاد قوانین، نرم‌ها و روش‌های عملیاتی در ابعاد مختلف سیستم بین‌الملل؛

قدرت داخلی پشتیبان اعمال خارجی: جذب حمایت داخلی از ملزومات قدرت هژمون برای اعمال نفوذ در عرصه جهانی است؛ لذا، بر اساس شاخص‌های گفته شده، آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد، برتری نسبی را در عرصه‌های مختلف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری فراهم کرده است (امینیان، ۱۳۸۴: ۵۸) و اکنون، به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده جهان، فرصت بیشتری را نسبت به گذشته جهت شکل دادن جهان منطبق با منافع و ارزش‌های خود دارد و تصور بر این است که این کشور قدرت نظامی بی‌نظیرش را حفظ خواهد نمود و به اعمال نفوذ سیاسی نامتناسب بر امور بین‌المللی ادامه خواهد داد (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۷۹۶).

از جمله مواردی که می‌تواند زوایای این امر را روشن سازد، سیر تحول رفتار آمریکا بعد از سال ۲۰۰۰ است؛ با انجام انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و روی کار آمدن محافظه کاران جدید و رویداد یازدهم سپتامبر، آمریکا به سرعت مسیر یک جانبه‌گرایی را در پیش گرفت و این باور را در سطح جهانی ایجاد کرد که واشینگتن چیزی کمتر از هژمونی جهانی را نمی‌پذیرد و در واقع استراتژی امنیت ملی آمریکا برای قرن بیست و یکم نیز بر این اساس طراحی شد و اولین نمود عینی آن حمله به عراق و سرنگونی صدام بود (تائب، ۱۳۸۴: ۱۴۲).

برای پیشبرد این امر، نومحافظه‌کاران رسالتی تاریخی را برای گسترش دموکراسی برای خود تعریف نمودند و تلاش کردند تا اراده معطوف به تحکیم هژمونی آمریکا را در گستره جهانی دنبال نمایند. این گروه معتقد بودند که با این رویکرد، منافع آمریکا مبتنی بر تسلط بر جهان قابلیت عملیاتی پیدا می‌کند و در پرتو همسان‌سازی فرهنگی در بستر دموکراسی‌سازی غربی است که هژمونی آمریکا با کمترین هزینه میسر می‌شود (مطهرنیا، ۱۳۸۴: ۶۲).

بنابراین در دوره ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، گسترش دموکراسی به صورت یکی از سرفصل‌های استراتژی امنیت ملی آمریکا در آمد. البته قبل از وی نیز، اغلب رؤسای جمهوری آمریکا دموکراسی را به صورت واژه اصلی سخنان خود درآورده بودند و حتی دکترین امنیت ملی کلیتون، عنوان «بزرگ شدن» در راستای دموکراسی را داشت. ولی آن دموکراسی‌خواهی‌ها حداکثر یک تاکتیک سیاسی بود و نه یک استراتژی امنیت ملی؛ آن طور که در دوره بوش تعریف می‌شد (امام‌زاده فرد، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

به نظر می‌رسد که در حال حاضر، دکترین گسترش دموکراسی آنها جهت بهره‌گیری از

قدرت نرم در راستای همان اهدافی است که سابقاً برای تحقق آنها از قدرت سخت (تجهیزات و تسلیحات نظامی و ...) کمک می‌گرفتند؛ یعنی تحکیم هژمونی و دوام بخشیدن به موقعیت بلامنزاع آمریکا در جهان و تحکیم زمینه‌های سرمایه‌داری (همان، ۱۲۰)؛ که در این راستا دولت بوش، تهدیدات تروریستی را به یک فرصت در صحنه بین‌المللی تبدیل کرد و در پی تحکیم و تثبیت هژمونی آمریکا در خاورمیانه و جهان بود (اسفندیاری، ۱۳۸۴: ۱۷۰).

در شرایط کنونی، ایالات متحده همچنان استراتژی حفظ برتری قوای جهانی و مداخله عمیق در امور امنیتی اروپا، آسیا و خاورمیانه را ادامه می‌دهد. این کشور نهادهای اصلی را رها ننموده، بلکه آنها را که در دوره دوقطبی ایجاد کرده بود، همچنان حفظ می‌نماید. برای پشتیبانی از این استراتژی، ایالات متحده تشکیلات نظامی خود را در مقیاسی قابل مقایسه با سالهای صلح جنگ سرد حفظ می‌نماید (وولفورث، ۱۳۸۳: ۱۷۲) در این راستا، یکی از دلایل دنیال کردن توافق بر سر نهادهای اساسی توسط یک دولت هژمون، آن است که از این طریق می‌تواند هزینه‌های اجرایی حفظ نظام را پایین بیاورد، حتی اگر معنی آن از دست دادن مقداری از آزادی عمل و مزایای کوتاه مدت باشد. استفاده مداوم از قابلیت‌های قدرت برای تنبیه و تشویق دولتهای سطح پایین‌تر و حل درگیری‌ها هزینه زیادی دارد. در بلند مدت، شکل دادن به منافع و گرایش‌های دیگر دولتها مؤثرتر از شکل دادن مستقیم به اعمال آنها از طریق تنبیه یا تشویق است. یک توافق قانونی، ضرورت اقدامات پرهزینه دولت هژمون را برای مذاکرات، نظارت و اجرا کاهش می‌دهد (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۳۲۲).

می‌توان گفت، آمریکا از وابستگی امنیتی سایر کشورها سود جسته و راه‌حل‌های همکاری را در مورد چندین مسئله مربوط به حفظ منافع خود تحمیل می‌کند (وولفورث، ۱۳۸۳: ۱۷۴). لذا، «وولفورث» معتقد است که ساختار تک‌قطبی سیاست کنونی بین‌الملل مانع از آن است که رقبای بالقوه، درصدد تلفیق تلاش‌های خود برای مهار موقعیت تفوق آمریکا برآیند. پس تا وقتی که آمریکا برتری اقتصادی سالم خود و حضور نظامی را که در دنیا بلامنزاع است، حفظ نماید، سایر کشورها جرأت نمی‌کنند با آن مقابله نمایند؛ چرا که رقبای بالقوه تمایلی به جلب دشمنی متمرکز ایالات متحده ندارند (والت، ۱۳۸۳: ۱۹۰) و تفوق آمریکا به آن اجازه می‌دهد برتری خود را در شرایط مختلف بر سایر کشورها تحمیل کرده و یا نظرات آنها را نادیده گیرد و صرفاً بدون توجه

به خواست ملل دیگر، راه خود را دنبال کند (والت، ۱۳۸۳: ۲۰۷).

۵-۴- چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا

در آغاز بحث بر سر چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا، این نکته را مورد توجه قرار می‌دهیم که با توجه به بروز تغییرات سریع در معیارهای ژئواستراتژیک قرن بیستم، بسیاری از اندیشمندان بر این باور هستند که دولتها باید بپذیرند که دیگر هیچ کشوری در دنیا نمی‌تواند به تنهایی هژمونی خود را به اجرا درآورد (عزتی، ۱۳۸۵: ۳) و باید به ادعاهای مربوط به هژمونی پایان داد؛ چرا که پایدار بودن هر نظام بین‌المللی تا حدی مبتنی بر تعادل بین قدرت‌ها و تا حدی بر اجماع میان قدرت‌ها بوده است و نمیتوان این نظام را منحصر آبر این یا آن قدرت بنا کرد (کیسینجر، ۱۳۸۵: ۷۲).

از طرفی، روبنای تعهدات و تقبل رهبری، بر افکار عمومی آمریکا تکیه دارد. امکان انجام عملیات و عملکرد مکانیزم‌های فرماندهی سیستم هژمونی، به این بستگی دارد که آیا سیاستمداران آمریکا قادرند قشر متوسط آمریکایی را قانع کنند که هزینه‌های صرف شده، ارزش عملیات‌های انجام گرفته را دارد یا نه (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۳۰-۲۹)؛ لذا اگر هزینه هژمونی گرای آمریکا معتدل و قابل استمرار باشد و سایر کشورها این وضعیت را به هر حالت دیگری ترجیح دهند، نظام تک قطبی می‌تواند به خوبی استقرار یابد و تثبیت شود. اما اگر هزینه‌های داخلی هژمونی سنگین و روزافزون گردد و بدون توجه به سود و زیان سایر ملل تداوم یابد، آن گاه نظام تک قطبی محکوم به شکست است (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۲۱).

موضوع دیگری که در این بحث می‌توان به آن اشاره نمود، چگونگی سودمندی هژمونی آمریکاست؛ بدین معنا که آیا نتایج بین‌المللی به دیگر دولتها هم سودی می‌رساند یا خیر و آیا دولت هژمون صلاح همه را پیش می‌برد یا فقط دیگران را برای نفع خاص خود استثمار می‌نماید؟ چرا که اگر هژمونی فقط به نفع یک دولت خاص باشد، دوامی نخواهد یافت؛ به عبارت دیگر، رهبران باید پیروانی داشته باشند و هژمونی برای دوام خود تا حدی نیاز به رضایت دیگر بازیگران دارد.

بدین ترتیب چالش دیگر، تردید بر سر سودمند بودن قابلیت مادی است؛ چرا که هژمونی

فقط شامل قابلیت‌های قدرت مادی نیست و نظام هژمونی را نمیتوان صرفاً با تسلط بر چنان قابلیت‌هایی مستقر نمود. هر رهبر به پیروانی نیاز دارد و زمانی این پیروان گردهم می‌آیند که رهبر را مشروع و مفید تلقی کنند و پیداست که همه کشورها از رهبری آمریکا استقبال نمی‌کنند و در نتیجه، این امر همیشه یک عامل تثبیت کننده نیست. وقتی کشورهای دیگر اهداف یا منافع دارند که با سیاست آمریکا ناسازگار است، استراتژی مخالفت را پیشه می‌کنند (رایان، ۱۳۸۶: ۳۲).

دیگر سخن این که، قدرت هژمون، گذشته از تهدیداتی که عرضه می‌دارد، کشورهای ضعیف را دچار نگرانی کرده و به آنها بهانه‌ای برای تقویت مواضع خویش می‌دهد. آمریکا سابقه طولانی از مداخله در کشورهای ضعیف را پشت سر دارد که معمولاً با عنوان استقرار دموکراسی در آنها همراه بوده است (والتز، ۱۳۸۳: ۸۵) و چنین توجهی از جانب آمریکا به سوی خارج، این کشور را وارد معاهدات و مداخلات دور و نزدیک می‌کند که توسعه آنها ممکن است واکنش‌های شدیدتری به دنبال داشته باشد (ایکنبری، ۱۳۸۳ الف: ۲۹). لذا می‌توان گفت، مداخلات نظامی آمریکا به گونه‌ای گسترش یافته که قابلیت تبدیل فضای هژمونی به شرایط امپراتوری را فراهم نموده است و بدیهی است زمانی که کشوری از قدرت مازاد و فراگیر برخوردار باشد، احتمال ظهور و سوسه‌های امنیتی و دغدغه‌های ناشی از آن وجود خواهد داشت (متقی، ۱۳۸۶: ۱۲).

بدین ترتیب از آن جا که کشورهای ضعیف نمی‌توانند مطمئن باشند که کشورهای قوی‌تر، از قابلیت‌های برتر خود به شیوه ناخوشایندی استفاده نکنند، در جست و جوی راه‌هایی برای محدود ساختن عملکرد کشورهای قوی برمی‌آیند. هر گاه خطراتی که کشورهای قوی تر عرضه می‌دارند، حتمی و صریح باشد، محتمل است که کشورهای ضعیف قابلیت نظامی خود را بهبود بخشیده و اتحادهای تدافعی بنا نهند، با شرکای خود برنامه‌های مشترک نظامی اجرا کنند و یا حتی برای جابجایی توازن قوا به نفع خود جنگ را آغاز نمایند (والت، ۱۳۸۳: ۱۸۶).

در خصوص منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، با توجه به این که آمریکا برای تحقق جایگاه ساختاری خود در سیاست بین‌الملل، تلاش قابل توجهی را برای ایجاد «امنیت هژمونیک» انجام می‌دهد، لذا در این شرایط، سطح جدال و ستیز آن کشور با بسیاری از واحدهای منطقه‌ای افزایش می‌یابد و زمینه‌های شکل‌گیری تعارض، رویارویی و جنگ‌های منطقه‌ای را فراهم می‌آورد (متقی، ۱۳۸۳: ۱۵). چنان چه زیگنیو برژینسکی می‌گوید: «امروز آمریکا ابرقدرت شماره

یک جهان است. اما رهبری ما در خاورمیانه با آزمونی بزرگ روبروست و کارهایی که در این منطقه انجام داده ایم به یک انفجار در سطح منطقه منجر شده است. اگر این انفجار از کنترل خارج شود، تا سالها درگیر و گرفتار نزاعی می‌شویم که به ظرفیت و توان ما برای اعمال قدرت و حل مشکلات جهانی آسیب وارد می‌کند. در این صورت با دنیایی رو به رو خواهیم شد که بخش عمده آن از ما رویگردان هستند و راه و هدف خود را دنبال می‌کنند» (همشهری دیپلماتیک، ۱۳۸۶: ۶۶).

سخن پایانی در این بحث این است که معمولاً امنیت ملی آمریکا و امنیت بین‌المللی، حول محور هژمونی و مقاومت تعریف می‌شود. آمریکا در پی کسب موقعیت هژمونیک تمام عیار و تعیین کننده همه مناسبات امنیت بین‌المللی بر اساس منافع و نگرش‌های خود است. اما هر جا هژمونی هست، مقاومت نیز وجود دارد. با این حال رفتارهای هژمونیک متفاوت و مقاومت‌ها هم متفاوت است. در کشمکش بین این تمایلات است که چشم‌انداز امنیت بین‌المللی و موقعیت آمریکا در آن با هاله‌هایی از ابهام و عدم اطمینان روبروست. اما نکته روشن این است که ترکیب هژمونی و مقاومت، عناصری پایدار در شناسایی رابطه آمریکا با امنیت بین‌المللی هستند (سجادپور، ۱۳۸۶: ۱۳).

۶- قدرت نظامی و نظامی‌گری، تثبیت هژمونی آمریکا

قدرت یکی از مفاهیمی است که به کرات در بررسی‌های علم سیاست به ویژه در روابط بین‌الملل به کار برده می‌شود؛ قدرت ارمعمو لاً به عنوان رابطه اعمال نفوذ و تأثیرگذاری - توانایی یک بازیگر به انجام عمل مطلوب خود یا بازداشتن وی از اعمال نامطلوب - تلقی کرده‌اند. فقدان نهادها و رویه‌های کارآمد برای حل منازعات در سطح بین‌المللی که قابل مقایسه با نهادها و رویه‌های موجود در اغلب نظام‌های سیاسی داخلی باشد، عنصر قدرت را بارزتر می‌سازد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۵۱ و ۱۴۷).

در این میان قدرت نظامی به واسطه بهره‌مندی از مؤلفه‌هایی همچون توانمندی در عرصه‌های مختلف اعم از ابزار، فن آوری‌های پیشرفته، بکارگیری پرسنل مجرب و آموزش دیده، تولید، توسعه و صدور تسلیحات و تجهیزات پیشرفته و سایه‌واردی که عمدتاً موجب برتری قدرت

دارنده آن را فراهم می آورد، از جایگاه مهمی در تحولات صحنه بین‌الملل برخوردار است و همین برتری موصوف از مؤلفه‌های مؤثری است که راه را برای برقراری و تداوم هژمونی فراهم می آورد.

با توجه به ملاحظات فوق، به منظور بررسی جایگاه قدرت نظامی در تثبیت هژمونی آمریکا، بحث را با مروری بر نظامی‌گری و جایگاه قدرت نظامی در دوره‌های مختلف سیاست خارجی این کشور آغاز نموده و در ادامه به جهت این که تأکید اصلی این مقاله به رویکردهای هژمونی‌گرایانه آمریکا در سالهای اخیر بوده است، نگاهی به نظامی‌گری مبتنی بر هژمونی‌خواهی آمریکا در دوره هشت ساله ریاست جمهوری دلبیو بوش می‌اندازیم؛ در بحث پایانی نیز به بررسی هزینه‌های نظامی انجام شده توسط آمریکا در راستای پیشبرد اهداف و منافع این کشور به ویژه پس از سال ۲۰۰۰ پرداخته می‌شود.

۶-۱- مروری بر نظامی‌گری و جایگاه قدرت نظامی در سیاست خارجی آمریکا

تفکر نظامی‌گری در عرصه سیاست خارجی آمریکا دارای سابقه طولانی است و حفظ حضور نظامی در خارج از کشور و آرایش نیروی ترغیب‌قهری^۱ دو عنصر مداخله‌جویانه موضع سیاست خارجی جهان‌گرایانه آمریکا می‌باشند (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۳۹). ابزار سیاست خارجی آمریکا از حیث متبلور شدن در قدرت نظامی و مداخله‌جویی، الگوهای پابرجایی هستند که گرچه تعدیل‌هایی جهت اطمینان بخشی صورت گرفته، لپ آنها عمدتاً معطوف و محدود به تاکتیک‌ها بوده‌اند نه تجدید ارزیابی بنیادی از اغراض یا استراتژی‌های اصلی (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۷۲)؛ از این رو پیروی آمریکا از سیاست‌های نظامی‌گرایانه و مداخله‌جویانه، نقطه تمایز اصلی او با دیگر کشورهای بزرگ غربی می‌باشد.

با این مقدمه کوتاه، ورود آمریکا به بحث نظامی‌گری و بهره‌گیری این کشور از قدرت نظامی در راستای تمایلات هژمونی‌گرایانه برای پیشبرد منافع خویش را در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا سالهای اخیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نمود عینی تفکر نظامی‌گری آمریکا طی سالهای متمادی به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، در

^۱ - Forceful Persuasion

گوشه و کنار جهان مشهود بوده است (امامی، ۱۳۸۲: ۱۱۵)؛ البته نظامی شدن سیاست خارجی آمریکا به دنبال جنگ جهانی دوم نه بدین خاطر بود که رهبران نظامی حرفه‌ای نقش‌های سیاست‌گذاری را عهده دار شدند، بلکه تا حدی به این خاطر بود که رهبران غیرنظامی و سیاست‌گذاران این کشور به اتخاذ رهیافت‌های نظامی برای حل مشکلات سیاسی بین‌المللی، تمایل نشان دادند (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۲۵ و ۱۳۷).

«آلفرد ماهان» دریادار آمریکایی از جمله استراتژیست‌هایی بود که با طرح استراتژی «قدرت دریایی»، راهبرد کلانی برای سیاست خارجی آمریکا ارائه نمود. از آن جا که او قدرت دریایی را مهمترین مؤلفه قدرت نظامی می‌دانست، توصیه کرد که آمریکا قدرت دریایی خود را توسعه دهد تا بر آبراه‌های بین‌المللی کنترل داشته باشد و بدین گونه بود که سیاست خارجی آمریکا، سالها بر اساس آموزه ماهان بر قدرت دریایی تکیه داشت (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۲)؛ چرا که خصوصیت دریایی قدرت آمریکا حضور تهدیدآمیز آن را در منطقه کم رنگ‌تر می‌نماید.

دسترسی آمریکا به تکنولوژی هسته‌ای و آزمایش نخستین بمب‌ها در هیروشیما و ناکازاکی موجب شد برای چندین دهه، قدرت سیاست خارجی آمریکا به موضوع قدرت هسته‌ای متمرکز شود. ابتدا سیاست‌گذاران سیاست خارجی آمریکا به دنبال آن بودند تا از دسترسی سایر کشورها به سلاح هسته‌ای ممانعت به عمل آورند، اما سرانجام شوروی این انحصار را در سال ۱۹۵۵ از دست آمریکا خارج کرد و از پایان جنگ جهانی دوم تا فروپاشی نظام دوقطبی، سیاست خارجی آمریکا پیرامون سلاح‌های هسته‌ای متمرکز بوده است.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد استراتژیست‌ها حرف نخست را در سیاست خارجی آمریکا می‌زدند. استراتژی انتقام گسترده و پاسخ انعطاف‌پذیر چندین سال مهمترین موضوع سیاست خارجی آمریکا بود. استراتژیست‌های نظامی آن مقطع نه تنها در عرصه عمل سیاست خارجی بلکه در زمینه تثوریک نیز بر دانشکده روابط بین‌الملل سلطه یافتند. در آن مقطع، تئوری‌هایی نظیر بازدارندگی، بازی‌ها و ... پارادایم حاکم بر ادبیات روابط بین‌الملل بود که از سوی اندیشمندان آمریکایی تغذیه می‌شد (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۲). البته، نیروهای نظامی آمریکا علاوه بر

بازدارندگی، جهت تغییر رفتار سایرین نیز بکار گرفته می‌شوند که دیپلماسی قایق‌های توپدار، مثالی از اتکای آمریکا به این ابزار نفوذ می‌باشد. در این موارد، عملکرد دیپلماسی قایق‌های توپدار به خاطر هدف‌هایی غیر از حفظ امنیت فیزیکی کشور یا متحدانش بود و منظور از این امر، اعمال نفوذ بر رفتار دیگران بود (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۳۷ و ۱۳۹).

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آمریکا از قدرت بسیار زیاد و گستره وسیع قابلیت‌های نظامی برخوردار بود. طی جنگ ویتنام دولت آمریکا کوشید این قدرت را به طور نامتقارن مورد استفاده قرار دهد. بنابراین گاهی فن‌آوری را جایگزین نیروی انسانی می‌کرد و گاهی نیز قابلیت‌های نظامی خود را برای تغییر شرایط و شیوه پیگیری جنگ مورد استفاده قرار می‌داد (متیوز، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

در پی تهاجم شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، آمریکا به همراه مصر، گشت‌های نیروی دریایی در اقیانوس هند را افزایش دادند؛ علامتی به اتحاد شوروی که تهاجمش را به جانب غرب توسعه ندهد.

در دوره رونالد ریگان، سیاست خارجی آمریکا به موضوع جنگ ستارگان متمرکز شد. این موضوع چنان بر روابط دو ابرقدرت تأثیر گذاشت که سرانجام منجر به تسلیم شدن شوروی گردید (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۲). پس از جنگ سرد در سال ۱۹۹۳، این کشور یک ناو نیروی موظف^۱ را در مدیترانه مستقر ساخت تا معمر قذافی از حمله به سودان خودداری کند و در سال ۱۹۹۴ نیز با عنوان بازداشتن صدام از انجام مانورهای خصمانه، ۳۵۰۰۰ سرباز به خلیج فارس فرستاد. در پایان جنگ سرد، شبکه‌ای با بیش از ۴۰۰ پایگاه نظامی عملیاتی خارج از کشور و مأموریت قریب نیم میلیون سرباز و ناوی به پست‌ها و کشتی‌ها در خارج از آمریکا، دو نمونه مشهود از تلاش آمریکا برای پیگیری رسیدن به قدرت نظامی برتر در چشم‌انداز مسئولیت‌های جهانی متصوره‌اش بودند (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

از طرفی دیگر، استراتژیست‌های آمریکایی با بهانه قرار دادن آثار فشرده منازعات منطقه‌ای بر امنیت جهانی، فرصت پیدا کرده‌اند تا طرح تنها ابرقدرت نظامی جهان را به اجرا گذارند؛ به

^۱ - Task Force

گونه‌ای که می‌توان گفت در حال حاضر هیچ قدرت نظامی در جهان، توانایی مقابله مستقیم نظامی با این کشور را ندارد و افزایش قدرت نظامی آمریکا و فاصله گرفتن آن با قدرت سایر کشورها همچنان ادامه دارد.

در چنین شرایطی آمریکا برای نیروهای نظامی خود چهار هدف را تعریف کرده است:

۱- شکست دادن افراط‌گرایی؛

۲- دفاع از سرزمین آمریکا؛

۳- هم‌اوردی با قدرت‌های نظامی در حال ظهور؛

۴- ممانعت از دستیابی رژیم‌های خطرناک به سلاح‌های کشتارجمعی.

اهداف فوق و راه‌کارهای اتخاذ شده، بیانگر این نکته است که آمریکا در نظر دارد همچنان تنها ابرقدرت نظامی جهان باقی بماند تا در هر نقطه‌ای از جهان که اراده کند بتواند نیروهای نظامی خود را پیاده کند؛ چنان که آمریکا در ابتدای سال ۲۰۰۷ تصمیم گرفت ۳۰ هزار نیروی نظامی جدید به عراق اعزام کند و پنج ماه بعد موفق به انجام این کار شد و تعداد نیروهای نظامی خود در عراق را به ۱۷۰ هزار نفر رساند. تجهیز، اعزام و پشتیبانی این تعداد نیرو در حالی که آمریکا درگیر جنگ افغانستان بوده و در دیگر نقاط جهان نیروهای نظامی خود را حفظ می‌کرد، نمایانگر ظرفیت بالای آمریکا در عرصه نیروهای متعارف نظامی است (موسوی، ۱۳۸۶: ۱۴).

۶-۲- نظامی‌گری برای پیشبرد هژمونی در سیاست خارجی آمریکا در دوره نومحافظه‌کاران

نظامی شدن سیاست خارجی دولت جورج دبلیو بوش را نمی‌توان بدون شناخت نومحافظه‌کاران درک کرد. این گروه دارای تفکراتی بودند که در عرصه نظامی پیامدهای متعددی در سیاست خارجی آمریکا داشت. در این خصوص می‌توان گفت «لئو اشتراوس»، فیلسوف سیاسی یهودی بنیان‌گذار فکری نومحافظه‌کاران محسوب می‌شود. وی معتقد بود که اگر دموکراسی ضعیف باقی بماند و علیه استبداد که همواره توسعه‌طلب است، قد علم نکند، هیچ‌گاه نخواهد توانست بر جامعه حاکم شود و حتی اگر لازم باشد، دموکراسی باید به زور متوسل شود (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۳).

بنابراین، محافل فکری^۱ نومحافظه‌کاران تأثیر زیادی در تدوین سیاست خارجی نظامی دولت جورج بوش ایفا کردند؛ بدین گونه که محافل پناک^۲ و ایترپرایز در زمینه جهان تک‌قطبی و استفاده از ابزار نظامی از مدت‌ها پیش سرمایه‌گذاری کرده بودند. پناک نه تنها بر افزایش قدرت نظامی آمریکا بلکه بر کناره‌گیری از پیمان‌های بین‌المللی، کنترل منابع انرژی جهان، نظامی کردن جو و حتی بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای تأکید می‌ورزید. یکی از بندهای اصلی برنامه پناک، بکارگیری نیروی عظیم نظامی آمریکا جهت تضمین حفظ موقعیت آمریکا به عنوان قدرت مسلط بر جهان بود. چنان که در گزارش سپتامبر ۲۰۰۰^۳ پناک با عنوان «بازسازی دفاعی آمریکا: استراتژی، نیروها و منابع برای قرن جدید»، گسترش و تقویت موقعیت رهبری جهانی آمریکا در حال و آینده با توسل به ابزار نظامی پیشنهاد گردید که در این گزارش چهار مأموریت اصلی در نظر گرفته شده بود:

- دفاع از سرزمین اصلی آمریکا؛
- جنگ و پیروزی قاطع بر تهدیدهای عمده؛
- تأمین و استقرار محیط امنیتی در مناطق حساس؛
- انقلاب در امور نظامی و انتقال نیروهای نظامی در سریع‌ترین زمان ممکن به مکان‌های مورد توجه پناک.

از این رو در این دوره، سیاست‌های آمریکا در عمل به دو جهت گرایش یافت؛ اول در جهت نظامی‌گری و دوم در جهت سیاسی و تبلیغاتی که با شعار تشکیل ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم و حامیان آن همراه بود (ابوطالب، ۱۳۸۱: ۹۰). نومحافظه‌کاران با این تعبیر که جهان باید برای دموکراسی امن باشد و در غیر این صورت دموکراسی در چنین جهانی امنیت نخواهد داشت، برای تقویت دموکراسی که به زعم آنها نمونه ایده آل آن در آمریکاست، بکارگیری هر ابزاری را مجاز می‌دانستند (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۳) و از آن جا که این کشور مدت‌ها بود که از ادعای خویش مبنی بر ضرورت سیطره مطلق بر نظام بین‌المللی سخن می‌گفت و حتی پذیرش

^۱ - Think Tank

^۲ - The Project for the New American Century (PNAC)

^۳ - A Report of the Project for the New American Century, September 2000.

برتر بودن جایگاه آن در نظام بین‌الملل از سوی همه قدرت‌های بین‌المللی نتوانست زمامداران آن را راضی کند، لذا سیطره بر عراق و حضور مستقیم در خاورمیانه در حقیقت تلاشی برای اثبات توانایی‌های نظامی و سیاسی آمریکا در اتخاذ یک جانبه تصمیم‌های مهم جهانی بود (محمدی، ۱۳۸۶: ۱۰).

وضوح بیشتر این امر زمانی بیشتر جلوه می‌کند که برنامه‌ریزی راهبردی آمریکا به تکیه بر قدرت نظامی خود در راستای تمایلات هژمونی‌گرایی را در لابه‌لای اسناد رسمی منتشره از قبیل استراتژی امنیت ملی آمریکا در این دوره یعنی به سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ مشاهده می‌کنیم. از جمله: «چالش‌هایی که آمریکا با آن مواجه است، چالش‌های بزرگی هستند اما ما از قدرت و نفوذ فراوان برای مواجهه با این چالش‌ها برخورداریم.... مبارزه با تروریسم از همان آغاز، هم عرصه‌ای برای جنگ نظامی بوده و هم جنگ عقیدتی؛ این جنگ در کوتاه مدت مستلزم استفاده از نیروی نظامی و ابزارهای دیگر قدرت ملی است.... ما باید ارتشی ایجاد کنیم که نظیرش وجود نداشته باشد.... آمریکا رهبری جنگ علیه تروریسم را بر عهده خواهد داشت و ما همچنان با هم‌پیمانان خود همکاری خواهیم داشت و از دوستان جدیدی برای پیوستن به ما در این جنگ دعوت خواهیم کرد.... ما با کشورهای دیگر جهان و برخی از سازمان‌های چندجانبه برای تقویت توان دفاعی همه کشورها جهت دفاع از خود در برابر تروریست‌ها و جنایتکاران چندملیتی همکاری داشته و داریم» (The National Security Strategy of the Unites States of America, March 2006).

لذا هژمونی آمریکا در این دوره، از سویی مبتنی بر خواسته‌های محافظه‌کاران جدید و از سوی دیگر، تأکید بر وجود توان سیاسی و نظامی واقع‌گرایانه در هم آمیخته و روح اصلی راهبرد امنیتی را پدیدار ساخت؛ هدف تهاجمی آمریکا ایجاد شرایط سلطه در چارچوب سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم در سطح جهان می‌باشد و از نظر آنها، این هدف باید به گونه‌ای تحقق یابد که کشورهای رقیب، نه تنها نتوانند فاصله خود را با آمریکا کاهش دهند، بلکه بیش از گذشته به توان سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا وابسته شوند. همچنین در بخش هدف دفاعی، هرگونه مانع و دشمن بالفعل باید از صحنه خارج شود و تمام موانع بالقوه امکان رشد و توسعه را پیدا نکنند (تائب، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

۶-۳- بودجه و هزینه نظامی، شاخصی در ارزیابی قدرت نظامی

میزان بودجه نظامی آمریکا عمده‌ترین شاخص برای ارزیابی نظامی شدن سیاست خارجی این کشور است که بخش عمده این بودجه صرف صدها پایگاه نظامی این کشور می‌شود که در خارج از آمریکا قرار دارند (World policy, 2005). با توجه به این که بیشترین میزان افزایش هزینه‌های نظامی آمریکا در سالهای پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بوده است، نگاهی آماری به این میزان از هزینه‌های انجام گرفته و مقایسه آن با هزینه نظامی کل جهان، جایگاه این مؤلفه را در ارزیابی قدرت نظامی آمریکا در راه هژمونی‌گرایی این کشور برجسته‌تر خواهد ساخت.

در سال ۲۰۰۱، هزینه نظامی آمریکا به ۳۵۰ میلیارد دلار بالغ گردید (Hillman, 2006) و این در حالی بود که در سال ۲۰۰۰ که هزینه‌های نظامی جهان به ۹۵۶ میلیارد دلار رسید، آمریکا حدود ۳۷ درصد این هزینه‌ها یعنی بالغ بر ۳۳۰ میلیارد دلار را به خود اختصاص داد. آمار مربوطه در این زمینه نشان می‌دهد که بین سال ۲۰۰۰-۱۹۹۹ هزینه نظامی آمریکا ۲/۳ درصد یعنی معادل ۶ میلیارد دلار افزایش یافت (SIPRI, 2001: Chap4). هزینه نظامی جهان در سال ۲۰۰۲ به ۷۹۴ میلیارد دلار رسید که آمریکا بیش از نیمی از آن یعنی حدود ۴۰۰ میلیارد دلار آن را به خود اختصاص داد (SIPRI, 2003: 13).

در سال ۲۰۰۳، هزینه نظامی جهان به رقم ۹۵۶ میلیارد دلار رسید که نسبت به سال قبل افزایش ۱۱ درصدی داشت و آمریکا حدود نیمی از این هزینه‌ها یعنی بالغ بر ۴۰۴/۹۰۲ میلیارد دلار آن را به خود اختصاص داد (SIPRI, 2004: 12 & Military Balance, 2007: 406).

هزینه نظامی جهان در سال ۲۰۰۴، حدود ۱۰۳۵ میلیارد دلار برآورد گردید که در مقایسه با هزینه‌های واقعی ۸۸-۱۹۸۷ (اوج جنگ سرد) ۶ درصد پایین‌تر بوده است. در همین سال (۲۰۰۴) هزینه نظامی آمریکا ۴۵۵/۹۰۸ میلیارد دلار بوده که روند رو به رشدی را در نتیجه «جنگ جهانی علیه تروریسم» در این سالها شاهد بوده است (SIPRI, 2005: 10 & Military Balance, 2007: 406).

در سال ۲۰۰۵، هزینه نظامی جهان ۱۰۰۱ میلیارد دلار برآورد گردید که آمریکا با افزایش ۲۵/۶ میلیارد دلاری، هزینه نظامی خود را به ۴۷۸/۲ میلیارد دلار رساند (SIPRI, 2006: 295).

هزینه نظامی جهان در سال ۲۰۰۶، حدود ۱۲۰۴ میلیارد دلار برآورد شد که این میزان افزایش ۳/۵ درصدی بین سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ و افزایش ۳۷ درصدی بین سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ را نشان

می‌دهد؛ که در سال ۲۰۰۵، آمریکا ۵۲۸/۷ میلیارد دلار یعنی حدود ۴۶ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده و در رتبه اول قرار داشته است (SIPRI, 2007: 12).

در سال ۲۰۰۷، هزینه‌های نظامی جهان حدود ۱۳۳۹ میلیارد دلار برآورد شده که در مقایسه با سال ۲۰۰۶، شش درصد افزایش نشان می‌دهد. در این میان هزینه نظامی آمریکا در این سال، با ۵۴۷ میلیارد دلار حدود ۴۵ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را شامل شده است (SIPRI, 2008: 10).

هزینه‌های نظامی جهان در سال ۲۰۰۸، حدود ۱۴۶۴ میلیارد دلار بوده است که نسبت به سال ۲۰۰۷ چهار درصد و نسبت به دوره ده ساله ۲۰۰۸-۱۹۹۹ بیش از ۴۵ درصد افزایش نشان می‌دهد؛ سیبری در جدولی که فهرست ۱۵ کشور دارای بیشترین هزینه نظامی در ۲۰۰۸ را درج کرده که این ۱۵ کشور ۸۱ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده‌اند؛ آمریکا با ۶۰۷ میلیارد دلار، حدود ۴۱/۵ درصد کل هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده و در رتبه اول قرار گرفته است (SIPRI, 2009: 179&182).

بنابراین در دوره هشت ساله ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، هزینه‌های نظامی آمریکا بالاترین سطح افزایش را بعد از جنگ جهانی دوم داشته است، به طوری که هزینه رسمی نظامی آمریکا (دفاع ملی) از ۲۹۴/۴ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۰ به حدود ۶۰۷/۳ میلیارد دلار در سال مالی ۲۰۰۸ رسید که یکی از دلایل عمده این موضوع، افزایش سریع بودجه‌های اختصاص داده شده به جنگ در افغانستان و عراق تحت عنوان «مبارزه جهانی علیه تروریسم» بوده است؛ در بودجه سال مالی ۲۰۰۹ نیز که آخرین بودجه تخصیص یافته توسط دولت بوش بود، بودجه هزینه‌های نظامی آمریکا حدود ۶۷۵ میلیارد دلار برآورد گردید و در واقع می‌توان گفت افزایش ۷۱ درصدی در هزینه‌های نظامی آمریکا در دوره ده ساله ۲۰۰۹-۲۰۰۰ را شاهد بوده‌ایم (SIPRI, 2009: 184).

۷- نتیجه‌گیری

قدرت هژمون به لحاظ توانمندی‌ها و برتری‌های بالای نظامی و اقتصادی، بر مبنای منافع دست به اقدام می‌زند تا منافع اقتصادی، ایدئولوژیک و امنیتی خود را تضمین نماید؛ هر چند عده‌ای اعتقاد دارند که هژمون به دنبال منافع عمومی‌سلت، اما باید توجه داشت که معمولاً این منافع به

گونه‌ای تعریف می‌شوند که در تضاد با منافع و نظم مورد پسند هژمون نباشند. در مورد هژمونی‌گرایی آمریکا نیز، بررسی روند پیدایش این موضوع و پرداختن به آن در عرصه روابط بین‌الملل و تئوریزه کردن آن در سیاست خارجی این کشور به ویژه در مناطق استراتژیک جهان نشان می‌دهد که دارا بودن مؤلفه‌های متعدد قدرت نظامی از سوی کشوری که به دلیل دارا بودن ویژگی‌های هژمونی، خواهان دست یافتن به موقعیتی است که بتواند از همه عواید و منافع حاصله از قدرت هژمونیک برای ایجاد نظام مورد نظر بهره بگیرد، امری اجتناب‌ناپذیر است.

در این راستا، از آن جا که سیاست‌گذاری آمریکایی‌ها بر این ایده استوار است که به عنوان یک قدرت جهانی، برای دفاع از منافع خود و حفظ برتری در قلمروهای ژئوپلیتیکی باید توانمندی بی‌رقیبی داشته باشند، لذا همواره بر افزایش قدرت نظامی خود تأکید و برنامه‌ریزی نموده‌اند؛ چرا که باور عمومی بر این است که قدرت نظامی به لحاظ این که امکان موازنه به نفع قدرت هژمون را فراهم می‌آورد، از جایگاه و اهمیت بالایی برخوردار است.

با وجود این، علی‌رغم این که آمریکا در نظام بین‌الملل کنونی فرصت‌های متعددی برای بهره‌گیری از قدرت نظامی برای شکل‌دهی به ساختارهای موجود برخوردار است، اما بروز تغییرات سریع در تحولات و معادلات جهانی در عصر کنونی به گونه‌ای است که اعتماد و اتکا به یک مؤلفه به عنوان عنصر برتری بخش در راستای حفظ موقعیت در صحنه بین‌الملل نمی‌تواند چشم‌انداز روشنی داشته باشد.

از طرف دیگر به دلیل این که همه قدرت‌های بزرگ، عرصه رقابت برای بهره‌مندی از منافع موجود در مناطق تحت سلطه قدرت هژمون را رها نکرده و در راه به چالش کشیدن فرصت‌های او تلاش خواهند کرد، لذا این گونه تحولات و دخالت‌های خواهان سلطه، در دراز مدت موجبات تشکیل هسته‌های مقاومت را فراهم نموده و مانع جدی برای تداوم سیاست‌های مبتنی بر هژمونی پدید می‌آورد.

منابع

۱. امامی، محمدعلی (۱۳۸۲)، عوامل تأثیرگذار خارجی در خلیج فارس؛ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۲. امینیان، بهادر (۱۳۸۶)، آمریکا و ناتو: پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا؛ تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، مؤسسه چاپ و انتشارات (به نقل از David Calleo, *Beyond America's Hegemony: The Future of the Western Alliance* (New York: Basic Books, 1987) p.14.
۳. ایکنبری، جی جان (۱۳۸۳ الف)، تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱؛ ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک؛ مشهد: پایلی.
۵. دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۴)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل؛ ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس، چاپ چهارم.
۶. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک؛ تهران: سمت.
۷. کگلی، چارلز دلیبو و ویتکف اوجین آر (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا (الگو و روند)؛ ترجمه: اصغر دستمالچی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۸. لین، ایان مک (۱۳۵۸)، فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد؛ ترجمه: حمید احمدی، تهران: انتشارات میزان.
۹. متیوز، لیود جی (۱۳۸۵)، چالش‌های متقارن و نامتقارن آمریکا؛ ترجمه: علیرضا فرشچی، سعید کافی و رضا فریزاده، تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و یتاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی.
۱۰. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، خلیج فارس، کشورها و مرزها؛ تهران: عطایی.
۱۱. ابوطالب، حسن (۱۳۸۱)، نظام بین‌المللی در پرتو تحولات آسیا؛ ترجمه: مجتبی فردوسی‌پور، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس (خلیج فارس - آسیا در پرتو تحولات جدید جهانی)، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۲. اسفندیاری، محمدرضا (۱۳۸۴)، دکترین امنیت ملی آمریکا: مبارزه با تروریسم؛ کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا، گردآوری و تدوین: رضا داد درویش، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۳. افتخاری، اصغر (۱۳۸۳)، تحول معنای امنیت در خاورمیانه در قرن بیست و یکم؛ کتاب خاورمیانه ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران (به نقل از Joseph S. Nye, "Bound to Lead: The Changing Nature of American Power", New York: Basic Books, 1990).

۱۴. امامزاده فرد، پرویز (۱۳۸۴)، دکترین امنیت ملی آمریکا: گذشته، حال و چشم‌انداز آینده؛ کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا، گردآوری و تدوین: رضا داد درویش، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۵. امینیان، بهادر (۱۳۸۴)، پایایی و گسترش ناتو: نقش هژمونی آمریکا؛ فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره دوم.
۱۶. ایکنبری، جی جان (۱۳۸۳ب)، دموکراسی، نهادها و بازدارندگی آمریکایی، در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۷. پورحسین، ناصر (۱۳۸۵)، نظامی شدن سیاست خارجی آمریکا؛ اطلاعات راهبردی، سال چهارم، شماره ۴۱.
۱۸. تائب، سعید (۱۳۸۴)، چالش‌گران و متحدان بالقوه و بالفعل در راهبرد امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم؛ در کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا، گردآوری و تدوین: رضا داد درویش، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۱۹. جوف، جوزف (۱۳۸۳)، چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا، آخرین ابرقدرت باقی مانده؛ در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۲۰. دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، تعریف هژمونی آمریکا؛ روزنامه همشهری (۸۲/۳۷).
۲۱. رایان، ماریا (۱۳۸۶)، نومحافظه‌کاران آمریکا به آخر خط رسیده‌اند: بن بست ایدئولوژیک؛ ترجمه: سید موسی پور موسوی و وحیدرضا نعیمی، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۱.
۲۲. سجادی‌پور، سیدمحمد کاظم (۱۳۸۶)، نگاه آمریکا به امنیت بین‌المللی: هژمونی و مقاومت؛ ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۳.
۲۳. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۵)، استراتژی ایالات متحده آمریکا در منطقه: ژئواستراتژی خلیج فارس؛ ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم.
۲۴. قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا؛ فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره دوم.
۲۵. کیسینجر، هنری (۱۳۸۵)، بازگشت به توازن قوا؛ ترجمه: وحیدرضا نعیمی، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم (به نقل از نشنال اینترست، تابستان ۲۰۰۶).
۲۶. گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۳)، ایران و هژمونی آمریکا؛ همشهری دیپلماتیک (ضمیمه)، شماره چهل و سه.
۲۷. ماستاندونو، مایکل (۱۳۸۳)، هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا-اقیانوسیه؛ در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۲۸. ماهنامه همشهری دیپلماتیک (۱۳۸۶)، غول‌های سیاست خارجی آمریکا در میزگرد مرکز مطالعات استراتژیک واشینگتن؛ ترجمه: نیلوفر قدیری، سال دوم، شماره پانزدهم (به نقل از روزنامه هرالد تریبون).
۲۹. متقی، ابراهیم (۱۳۸۳)، اقدامات نامتقارن و تصاعد بحران در روابط ایران و آمریکا؛ همشهری دیپلماتیک (ضمیمه)، شماره چهل و سه.
۳۰. متقی، ابراهیم (۱۳۸۶)، چالش‌های آمریکا در خاورمیانه در چارچوب نظریه قدرت نرم؛ ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۱.
۳۱. محمدی، علی‌اصغر (۱۳۸۶)، سیر تحول مواضع آمریکا در خاورمیانه و دورنمای آن: فراز و فرود؛ ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۱.

۳۲. مسرت، محسن (۱۳۸۴)، ساختار هژمونیستی ایالات متحده آمریکا و نارسایی‌های آن؛ ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال بیستم، شماره سوم و چهارم.
۳۳. مطهرنیا، مهدی (۱۳۸۴)، مبانی نظری دکترین امنیتی آمریکا در قرن بیست و یکم میلادی؛ در کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا، گردآوری و تدوین: رضا داد درویش، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳۴. موسوی، سیدرسول (۱۳۸۶)، منابع اصلی تهدیدات در نظام بین‌الملل: جهان نامن؛ ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۲۳.
۳۵. والت، استفان ام (۱۳۸۳)، حفظ عدم توازن جهانی: خویشننداری و سیاست خارجی آمریکا؛ در کتاب تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳۶. والتز، کنت ان (۱۳۸۳)، «واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد، در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱؛ ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳۷. وولفورت، ویلیام سی (۱۳۸۳)، استراتژی آمریکا در جهانی تک قطبی؛ در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
38. Cox, Robert W. (1987), *Production, Power and World Order*; New York: Colombia University Press.
39. Hillman, Chris. (2006), *The Runaway Military Budget: World Military Spending; an Analysis*; Global Issues, No. 705.
40. Layne, Christopher. (2006), *The Unipolar Illusion Revisited*; International Security, Volume. 31, No 2.
41. *Military Balance*. (2007), London: Rout ledge Taylor & Francis Group for IISS.
42. *The National Security Strategy of the Unites States of America*. (2006), Washington: The White House.
43. *SIPRI Year Book, (Chapter Summary)*. (2001), Armaments, Disarmament and International Security; Oxford: Oxford University Press.
44. *SIPRI Year Book*. (2003), Armaments, Disarmament and International Security; Stockholm International Peace Research Institute.
45. _____ (2004). Stockholm International Peace Research Institute.
46. _____ (2005). Stockholm International Peace Research Institute.
47. *SIPRI Year Book*. (2006), Stockholm International Peace Research Institute.
48. *SIPRI Year Book*. (2007), Armaments, Disarmament and International Security; Stockholm International Peace Research Institute.
49. _____ (Summary). (2008), Stockholm International Peace Research Institute.
50. *SIPRI Year Book* (2009), Stockholm International Peace Research Institute.
51. www.worldpolicy.org/projects/arms/reports/waw, June2005.html.